

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

۶۷۷۳

عربی. زبان قرآن (۳)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بَرَكَد

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ. » امیر المومنین علیه السلام

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از اشعار نسبت داده شده به امام علی... درود بر او باد...

الدَّاءُ وَ الدَّوَاءُ

مضارع منفی مضارع منفی
 دَاوُوكُ فِیْكَ وَ مَا تُبْصِرُ وَ دَاوُوكُ مِنْكَ وَ لَا تُشْعِرُ
 أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

بیماری و دارو

دارویت در خودت است و نمی بینی و بیماریات [نیز] از خودت است و حس نمی‌کنی.
 آیا می‌پنداری که تو جسمی کوچک هستی؟! حال آنکه جهان بزرگ‌تر در تو در هم پیچیده است.

النَّاسُ أَكْفَاءُ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
 وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُخْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
 قَفُزٌ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا قَالَتِ نَهْیَا

مردم یکسان‌اند

- ۱- مردم از نظر پدران و نیاکان یکسان‌اند. پدرشان آدم و مادرشان [شان] حواست.
- ۲- ارزش هر آدمی به کاری است که آن را به خوبی انجام می‌دهد است (کان را زانده بگیریم: به خوبی انجام می‌دهد)، و انسان‌ها با کارهایشان نام‌هایی دارند (یعنی جایگاه و ارزش هر انسان با کارش شناخته شده و با آن نامیده می‌شود).
- ۳- پس به کمک دانش رستگار شو و برای آن جایگزینی نخواه که مردم، مرده و اهل علم و دانش، زنده‌اند. (یعنی به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نکرد! که همه مردم می‌میرند اما در واقع این اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند.)

الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ

إِنَّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّ وَ لِأَبِ
 هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أُمَّ حَدِيدٍ أُمَّ نُحَاسٍ أُمَّ ذَهَبِ
 بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبِ
 إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ آدَبِ

^۱ تنوین کلمه «آدم» و سکون قافیه، به دلیل ضرورت شعری است.

^۲ موتی (مفرده میت) ≠ آحیاء (مفرده حی) در نقش خبر؛ هرگاه خبر از نوع اسم، مضاف یا موصوف نباشد به شکل مفرد معنا می‌شوند.

^۳ تری + هم = تراهم

^۴ خبر برای ابتدای محذوف (در اصل بوده است: خلقتهم سوی لحم و ..)

سرافرازی (افتخار) به پاک دامنی

ای که از روی نادانی افتخارکننده به اصل و نسبی (ای که از روی نادانی به دودمان و نژاد افتخار می‌کند)، مردم تنها از یک مادر و از یک پدرند.

آیا آنان را می‌بینی [می‌پنداری] که از نقره، آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی [می‌پنداری] از تکه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟ افتخار، فقط به خردی استوار، شرم، پاک دامنی و ادب است.

تصاویر به کار رفته عبارت‌اند از: تصویر بزرگ، پوشاک محلی زن و مرد مازندرانی است که برخی تصاویر زیر آن پنهان شده‌اند. بورما، منگولیا، آلبانیا، تایلند، الفلبین، تاهیتی، اندونسیا، هند، آلبانیا، افغانستان، فیلیپین، مالیزیا، کوریا، سوئد، ترکیه، آلمان، سوئیس، یونان، فرانسه، ویزا، اسکاتلند، هلند، هنگاری، روسیا، تشیکو، اسپانیا، میکسیکو، ایسکیمو، گواتیمالا، هندو، رعاة البقر، البرو، آرژانتین، بولیفا، اکواور، تشیلی، البرازیل، غنا، السنغال، المغرب، کینیا، جنوب افریقا، فلسطین، اریف، السوری، الصومال، الکنونگو، السعودیة، نیجریا، ائیویا، مصر.

المعجم برگرد

«جمع: الأعصاب» العظم: استخوان «جمع: العظام» اللحم: گوشت «جمع: اللحوم» النحاس: مس	الداء: بیماری = المرص (≠ الشفاء، الصحة) زعم: گمان کرد سوی: جز الطين، الطينة: گل، سرشت العصب: پی، عصب	انطوى: به هم پیچیده شد (مضارع: ينطوي) ابصر: نگاه کرد البدل: جانشین «جمع: الابدال» الجرم: پیکر «جمع: الاجرام» الحديد: آهن
---	---	---

حول النص برگرد

- ✓ ×
- دَاوُنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ دَاوُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ. داروی ما در خودمان است و ما به آن می‌نگریم و درد ما از ماست و ما آن را حس می‌کنیم.
 - الْفَخْرُ لِلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ. سرافرازی به خرد، شرم، پاکدامنی و ادب است.
 - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينَةٍ وَ هُوَ لَحْمٌ وَ عَظْمٌ وَ عَصَبٌ. انسان از تکه گلی آفریده شده است؛ آن گوشت و استخوان و پی است.
 - قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ بِأَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ. ارزش هر انسانی به کارهای نیکش است.
 - الْتَفَاخُرُ بِالنَّسَبِ مَحْمُودٌ. (محمود ≠ مذموم) فخرورزی به دودمان، پسندیده است.
 - أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ وَ إِنْ مَاتُوا. اهل دانش زنده‌اند اگرچه بمیرند.

° برای دبیر [و: واو استینافیه]

بازگردد

معانی الحروف المشبهة بالفعل، و لا النافية للجنس

۱. الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید. ^۶

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ ^{الأنبياء:} ۱۲. بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ^{البقرة:} ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

✓ معمولاً «**لِأَنَّ**» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:

پرسش: لماذا مسافرت بالطائرة؟
پاسخ: لِأَنَّ بِطَاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ ^{الرحمن:} ۸ آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند.

كَأَنَّ إرضاء جميع الناس غاية لا تدرك. گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ ^{البقرة:} ۲۴

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا﴾ ^{الأنبياء:} ۴. و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ^{الرحمن:} ۳-۱ القرآن: خواندن / ۲- عَقَل: خردورزی کرد

بی‌گمان ما قرآن را عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

^۶ **إِنَّ**: برای تأکید کل جمله بعد خود / **أَنَّ**: برای ربط و وصل دو جمله / **كَأَنَّ**: برای تشبیه (۱) اگر خبرش جامد باشد، معنای «مانند» می‌دهد. (۲) اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد معنای «گویی» می‌دهد. / **لَكِنَّ**: برای استدرک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام / امری که محقق نشده است: لیت (ای کاش) و **لَعَلَّ** (شاید، امید است) / **لَيْتَ**: برای تمنی و آرزو (التمنی) و امری ممکن یا غیر ممکن و محال / **لَعَلَّ**: برای ترجی و امید (رجاء) و امری ممکن الوقوع و خوشایند

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

حروف مشبّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

مَهْدِيٌّ فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ. لَيْتَ مَهْدِيًّا فَائِزًا فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ.

مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع اسم لیت، منصوب خبر لیت مرفوع

که اختبر نفسك (۱) : ترجم هاتین الایتین الکریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ الزوم: ۵۶ اسم: (الْبَعْثُ = النَّشْرُ، قِيَامَةُ) / فعل: (بَعَثَ = أَرْسَلَ)

و این، روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید. (فولادوند)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوصًا﴾^۲ الفف: ۴ (يُحِبُّ = يَكْرَهُ / قَاتَلَ = حَرَبَ)

بی گمان خداوند کسانی را که صف در صف (در یک ردیف، مراد متحد و یکپارچه) در راه او می‌جنگند (بیکار می‌کنند) دوست دارد؛ گویی که ایشان ساختمان استوارند.

۱- الْبَعْثُ: رستاخیز ۲- الْبَنِيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار / رصاص: سرب / در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند، جهاد می‌کنند. (فولادوند)

که اختبر نفسك (۲) : عین اسم الحروف المشبّهة و خبرها، ثم اذکر اعرابها.

۱. لَيْتَ فَصَلَ الرَّبِيعِ طَوِيلٌ فِي بَلَدِنَا! لِأَنَّ الرَّبِيعَ قَصِيرٌ هُنَا. (طَوِيلٌ ≠ قَصِيرٌ)

ای کاش فصل بهار در سرزمین ما (شهر ما، کشور ما) بلند (طولانی) باشد! زیرا بهار در اینجا کوتاه است.

لَيْتَ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (فَصَلَ): إِسْمٌ لَيْتٌ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (طَوِيلٌ): خَبَرٌ لَيْتٌ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

أَنَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الرَّبِيعُ): إِسْمٌ أَنَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (قَصِيرٌ): خَبَرٌ أَنَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

۲. كَأَنَّ الْمُشْتَرِيَّ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا. (مُتَرَدِّدٌ ≠ عَازِمٌ)

گویی خریدار در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده (در فروش آن مصمم است) تصمیم به فروش آن دارد.

كَأَنَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْمُشْتَرِيَّ): (الْمُشْتَرِيَّ): إِسْمٌ كَأَنَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مُتَرَدِّدٌ): خَبَرٌ كَأَنَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

ضمه

۳. اِبْحَثْ عَنْ مَعْنَى «الْعَصَاةِ»^۱ فِي الْمُعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةٌ فِيهِ!

در واژه‌نامه دنبال معنی «عصاة» بگرد؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!

لَعَلَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْكَلِمَةَ): إِسْمٌ لَعَلَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مَكْتُوبَةٌ): خَبَرٌ لَعَلَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

۱- الْعَصَاةُ: آمیوه‌گیری ← اسم مبالغه

۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- **لا به معنای «نه»** در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند **أَأَنْتَ مِنْ بُجُنُودٍ؟** لا، **أَنَا مِنْ بَيْرُجَنْدٍ.**

۲- **لای نفی مضارع** مانند **لا يَذْهَبُ:** نمی‌رود.

۳- **لای نهی** مانند **لا تَذْهَبُ:** نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع **أَوَّل** و **سوم** شخص؛ مانند **لا يَذْهَبُ:** نباید برود.

لا هنگامی که بر سر فعل غایب و متکلم بیاید، معادل معنای فارسی «نباید» است؛ مانند: **لا يَذْهَبُ عَارِفٌ:** عارف نباید برود.

۴- در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید. **بدون ال بدون تنوین بدون مضاف الیه**

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و **لای نفی جنس** نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿... لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ البقرة: ۲۲ جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم.

لا مُصِيبَةٌ أَكْبَرُ مِنَ الْجَهْلِ. آیاتُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ بلایی بزرگ‌تر از نادانی نیست.

پرسش:

۱- اسم بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - **فتحه**

۲- آیا اسم پس از لا دارای ال (ذو اللام) است؟ - **خیر، بدون ال است.**

۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر (آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛

مثال^۱

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. **گذشت هنگام قدرت، نیکوست.**

لا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. **هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.**



خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جَارٌّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ. **هیچ مردی در جشن نیست.**

لا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. **هیچ آبی در خانه نیست.**

لا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. **هیچ خیانتکاری در گروه ما نیست.**

لا شَكٌّ فِيهِ. **هیچ تردیدی در آن نیست.**

لا: حرف نفی جنس / رَجُلٌ، مَاءٌ، خَائِنٌ، شَكٌّ: اسم لا، نکره و مفتوح / فِي الْحَفْلَةِ، فِي الْبَيْتِ، فِي فَرِيقِنَا، فِيهِ: خبر لا، مرفوع

^۱ خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و لا شَكَّ. و لا بَأْسَ.

● لای نفی جنس بر سر فعل نمی آید؛ ولی مواظب باشید مصادر را با فعل اشتباه نگیرید.

لای نفی جنس ← لا تبادَلْ - لا تَعْلَمُ / لای نفی فعل ← لا تبادُلْ - لا تَعْلَمُ

● لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح وارد می شود.

نکته ۱: اسم لا نکره است و مفتوح (بدون ال - بدون تنوین)

نکته ۲: بین لای نفی جنس و اسمش فاصله نباید باشد.

● خبر لا نفی جنس (اسم مرفوع یا فعل یا جار و مجرور یا محذوف است)

لا لباسٌ أجملٌ مِنَ العافیةِ. هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست.

لا تلميذٌ رَسَبَ في هذِهِ الامتحانِ. هیچ دانش آموزی در این امتحان مردود نشد.

لا فقرٌ كالجهلِ. لا طاقَةٌ لَهُ بِهِ. هیچ فقری مانند نادانی نیست. هیچ توانی نسبت به آن نداریم.

لا شَكُّ X. لا إِلَهَ X إِلَّا اللهُ. هیچ شکی نیست. (بی شک) هیچ معبودی جز الله نیست.

۵- لای عطف: رابط بین دو کلمه یا دو عبارت است. إِمَّا الشُّرْفُ بالعقل لا بالمال.

۶- لای زائد: بلا شَكُّ. لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضرراً إِلَّا ما شاء اللهُ. ما رأيتُ أجودَ و لا أكرمَ مِنَ النَّبِيِّ.

که اختبر نفسك (۳): تَرَجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ حَبَّرَهَا.

۱- لا خَيْرَ في قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللهِ ﷺ

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خَيْرٌ) وَ حَبَّرَهَا (في قَوْلٍ)

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ پیکاری (جهادی، جنگی) مانند پیکار با نفس نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جِهَادٌ) وَ حَبَّرَهَا (كَجِهَادِ)

۳- لا لِبَاسٍ أَجْمَلٌ مِنَ العافیةِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لِبَاسٌ) وَ حَبَّرَهَا (أَجْمَلٌ)

۴- لا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ و لا مِيراثٌ كَالْأَدَبِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرٌ) وَ حَبَّرَهَا (كَالْجَهْلِ)

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (مِيراثٌ) وَ حَبَّرَهَا (كَالْأَدَبِ)

۵- لا سَوْءَ أَسْوَأُ مِنَ الكَذِبِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ بدی ای بدتر از دروغگویی نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (سَوْءٌ) وَ حَبَّرَهَا (أَسْوَأُ)

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۴): اِمْلًا الْفَرَاغَ فِي مَلِيَّةٍ، ثُمَّ عَيْنَ نَوْعٍ «لا» فِيهِ.

۱- ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزُّمَرُ: ٩
 آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابرند؟
 لا يَعْلَمُونَ : نمی دانند / لا: حرف نفی

۲- ﴿وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ يُونُسُ: ٦٥
 گفتارشان تو را ؛ زیرا ارجمندی، همه خداست.
 لا يَحْزَنُ: نباید اندوهگین سازد- از آن / لا: حرف نفی

۳- ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ الْبَقَرَةُ: ٧
 آن کتاب هدایتی برای پرهیزکاران است.
 لا رَيْبَ فِيهِ: که هیچ شکی در آن نیست. / لا: حرف نفی جنس

۴- ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ الْبَقَرَةُ: ٢٥٦
 در دین
 لا إِكْرَاهَ : هیچ اجباری (واداشتی)، نیست. / لا: حرف نفی جنس

۵- لا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید.
 لا تَطْعَمُوا: حرف نفی / لا تَأْكُلُونَ: حرف نفی مضارع

۱- ما يَلِي: آنچه می آید ۲- لا يَحْزَنُ: فعل نفی، متعدی (نباید ناراحت کند، نباید اندوهگین سازد) / لا تَحْزَنُ: فعل نفی، لازم (ناراحت نشو، اندوه مدار) ۳- اِنْ: قید تاکید مثل بی گمان، که، زیرا؛ معمولاً بعد از فعل امر و نفی که و زیرا استفاده می شود. ۴- اَلرَّيْبُ: شک ۵- اَلْمَسَاكِينُ: جمع مکسر مفردها المسکین ۶- (مِنْ + ما = مِمَّا) ما: اسم موصول به معنای آنچه در نقش مجرور به حرف جر

التمارين برگرد

● التمرين الأول: ضع في الفراغ كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من معجم الدرس.

- ۱- أَل عَنَصْرٌ فَلَزِيٌّ كَالْحَدِيدِ مُوَصَّلٌ لِلْحَرَارَةِ وَ الْكَهْرَبَاءِ.
 (نُحَاسٌ) / مس، عنصری فلزی مانند آهن است که رسانای گرما و برق می باشد.
- ۲- أَل مَادَّةٌ حَمْرَاءٌ مِنْ جِسْمِ الْحَيَوَانِ تُصْنَعُ مِنْهُ أَطْعَمَةٌ.
 (لَحْمٌ) / گوشت، ماده ای قرمز رنگ بدن جاندار که از آن غذاهایی درست می شود.
- ۳- أَل حَيْطٌ أَبْيَضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحِسُّ.
 (عَصَبٌ) / عصب، رشته ای سفید در بدن است که حس در آن جاری می شود.
- ۴- أَل قِسْمٌ قَوِيٌّ مِنَ الْجِسْمِ عَلَيْهِ لَحْمٌ.
 (عَظْمٌ) / استخوان، بخشی سخت و محکم از بدن که گوشت روی آنست.
- ۵- أَل تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ.
 (طِينٌ) / گل، خاک آمیخته با آب است.

اَلْمُوَصَّلُ: رسانا اَلْحَمْرَاءُ: الْأَحْمَرُ اَلْحَيْطُ: نخ قَوِيٌّ: توانا، محکم، سخت

● التمرین الثانی: اسْتَخْرِجْ مِمَّا يَلِي الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

دَاوُوكَ فِیكَ وَ مَا تُبْصِرُ وَ دَاوُوكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
۱- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:

دَوَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمه / دَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمه

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
۲- اِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ مَحَلُّهُ الْإِعْرَابِي:
الْأَكْبَرُ: اِسْمُ التَّفْضِيلِ / صفت

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْآبَاءِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمُ آدَمُ ۱ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
۳- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:

أَكْفَاءُ: خبر و مرفوع علامته ضمه / آدَمُ = خبر و مرفوع / حَوَاءُ = خبر و مرفوع

وَ قَدَّرَ كُلُّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
۴- الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ:

الرِّجَالِ، الْأَفْعَالِ، أَسْمَاءُ: جمع مكسر رَجُلٍ، فِعْلٍ، اِسْمٍ

فَقَرُّ يَعْلَمُ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا فَالنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
۵- فِعْلُ النَّهْيِ:

لَا تَطْلُبُ (فعل نهی که همون مضارع مجزوم است.)

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِمَّا النَّاسُ لِأُمَّ وَ لِآبٍ
۶- اِسْمُ الْفَاعِلِ:

الْفَاخِرُ (اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد است)

هَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نَحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ
۷- الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ:

خَلِقُوا

بَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
۸- الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ:

تَرَى (ماضی: رَأَى، مضارع: يَرَى)

إِذَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ تَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عِثَابٍ وَ أَدَبٍ
۹- الْجَارُوُ الْمَجْرُورُ:

لِعَقْلِ

● التمرین الثالث: اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي تَرْجَمَةِ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. برگرد

۱- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأتعام: ۱۰۸

و کسانی را که به جای خدا فرامی خوانند که به خدا دشنام دهند...

دشنام ندهید / «لا» در «لَا تَسْبُوا»: حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ^۱ فِي الْكُفْرِ... ﴾ المائدة: ۴۱

ای پیامبر، کسانی را که در کفر شتاب می ورزند تو را
لا يَحْزُنُ: نباید غمگین بسازند. (فعل متعدی است) / «لا» در «لا يَحْزُنُ»: حرف نفی

۳- ﴿ ... رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلُنَا^۲ مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ... ﴾ البقرة: ۲۸۶

[ای] پروردگار ما، آنچه را هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما
تحمیل نکن / «لا» در «لا تُحْمَلُنَا»: حرف نفی - «لا» در «لا طاقَةَ»: حرف نفی جنس

۴- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ^۳ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / لا در دو فعل: حرف نفی

۵- يَا حَبِيبِي، لَا شَيْءَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.

ای دوست من، زیباتر از بخشش به هنگام توانایی نیست.

هیچ چیزی / «لا» در «لا شَيْءَ»: حرف نفی جنس

۱- سازع: شتافت (فعل ماضٍ من باب مُفَاعَلَة) ۲- حَمَلٌ: تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تَفْعِيل) ۳- مَنْ: اسم موصول به معنای «کسی که»، نقش: مفعول

● التمرين الرابع: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَهَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَائِبِ الْفَاعِلِ وَ نَوْعِ لَا)

هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.

نَائِبِ الْفَاعِلِ: اسْمٌ

نَوْعِ «لا» در (لا يُذَكَّرُ): حرف نفی / وَ نَوْعِ «لا» در (لا بَرَكَهَ): لای نفی جنس

فاعل و مرفوع علامته الف

فعل غایب
وقتی فاعلش
ذکر شده باشد
اول جمله
به شکل «مفرد»
می آید.

۲- لَا تَجْتَمِعُ حَاصِلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكِبْذُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعِ الْفِعْلِ)

دو ویژگی در مؤمن جمع نمی شود (فراهم نمی شود، گرد هم نمی آیند): خسیس بودن و دروغگویی

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (فِي مُؤْمِنٍ) / الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ: (حَاصِلَتَانِ)، الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ بِهِ الْف / وَ نَوْعِ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^۱. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعِ الْفِعْلِ، وَ اسْمِ الْحَرْفِ الْمُسَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ حَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا)

خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است.

نَوْعِ الْفِعْلِ: (لا تَغْضَبْ) فعل نفی

وَ اسْمِ الْحَرْفِ الْمُسَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ حَبْرَهُ وَ إِعْرَابُهُمَا: (الغَضَبُ): اسْمِ الْحَرْفِ الْمُسَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبٌ / (مَفْسَدَةٌ): حَبْرَ

الْحَرْفِ الْمُسَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعٌ

۴- لَا فَقْرٌ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعِ لَا)

هیچ فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. (فقر ≠ غنی / فقیر ≠ غنی)

الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ)

نَوْعِ لَا در «لا فقر» و «لا عِبَادَةٌ»: لای نفی جنس

برای دبیر: «ف»: فای سببیه است
تکتسبوا: مضارع منصوب به حذف نون

۵- لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا^۲ الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَاءٍ وَ مُضَادَّ عَدَاوَةٍ)

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.

نَوْعَ لَاءٍ در «لَا تَسُبُّوا»: لای نهی / مُضَادَّ عَدَاوَةٍ: صَدَاقَةٌ

۶- لَا تُمَيِّتُوا^۳ الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَلَّذَرَعٍ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَاءٍ وَ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ)

دلها را با زیادی خوردن و نوشیدن نمیرانید که دل چون زراعت وقتی آب بر آن زیاد شود [بر اثر پرخوری] می‌میرد.

نَوْعَ لَاءٍ در «لَا تُمَيِّتُوا»: لای نهی / الْقُلُوبَ: مفعول به و منصوب به فتحه / الطَّعَامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْقَلْبَ: اسم
إِنَّ و منصوبه به فتحه / الرِّزْعُ: مجرور به حرف جرّ / الْمَاءُ: فاعل و مرفوع به ضمّه

۷- خُذُوا^۴ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا^۵ نَقَادَ الْكَلَامِ. عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَوْعَ لَاءٍ وَ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ)

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.

نوع «لا» در لا تاخذوا: حرف نهی / الْحَقِّ: مفعول به و منصوب به فتحه / الْبَاطِلِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْبَاطِلَ: مفعول به و منصوب به فتحه / أَهْلِ: مجرور به حرف جرّ / الْكَلَامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- الْمُفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن ۳- لَا تُمَيِّتُوا: نمیرانید ← (أَمَاتَ: میراند) ۴- خُذُوا: بگیرید ← (أَخَذَ: گرفت) ۵- كُونُوا: باشید ← فعل امر است. نمونه ماضی آن می شود: كانوا: بودند، كُنْتُمْ: بودید، كان: بود ۶- نَقَادَ، جُهَالٍ، كُتَابٍ، سُبْحٍ، عَلَامٍ، رُؤَا، سُكَّانٍ وَ عُمَمَالٍ جمع مکسرند و اسم فاعلند چون مفردشان «ناقذ، جاهل، سائح، عالم، زائر، ساکن و عامل» بر وزن فاعل است.

● التمرین الخامس: تَرْجِمْ أَنْوَاعَ الْفِعْلِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ. بِرُكُودٍ

۱-	رَجَاءً، اُكْتُبْنَ حَلَّ الْأَسْئَلَةِ مَعَ زَمِيلَاتِكُنَّ.	لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید.
۲-	إِنْ تَكْتَبُ بِعَجَلَةٍ، فَسَيُصِحُّ حَطُّكَ قَبِيحًا.	اگر با عجله بنویسی... خطبت زشت خواهد شد.
۳-	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكْرِي فِي دَفْتَرِ الذُّكْرِيَّاتِ.	می‌خواهم [که] خاطره‌ای در دفتر خاطرات بنویسم.
۴-	لَنْ يَكْتُبَ الْعَاقِلُ عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.	[انسان] خردمند، روی آثار تاریخی نخواهد نوشت.
۵-	إِنَّهُ سَوْفَ يَكْتُبُ أَفْكَارَهُ عَلَى الْوَرَقَةِ.	قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت.
۶-	عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ كَانَ يَكْتُبُ تَمَرِيْنَهُ.	هنگامی که او را دیدم، تمرینش را می‌نوشت.
۷-	قَدْ يَكْتُبُ الْكَسُوْلُ تَمَارِيْنَ الدَّرْسِ.	تنبه، تمرین‌های درس را گاهی می‌نویسد.
۸-	يَا تَلَامِيْدُ، لِمَ لَا تَكْتُبُوْنَ التَّرْجَمَةَ؟	ای دانش‌آموزان، چرا ترجمه را نمی‌نویسید.
۹-	رَجَاءً، لَا تَكْتُبُوا عَلَى جِلْدِ الْكِتَابِ.	لطفاً روی جلد کتاب بنویسید.
۱۰-	هِيَ قَدْ كَتَبَتْ رِسَالَهُ لِصَدِيْقَتِهَا.	او نامه‌ای به دوستش نوشته است.

۱۱-	لَتَكْتُبَ جَمَلًا جَمِيلَةً فِي دَفَاتِرِنَا.	در دفترهایمان جمله هایی زیبا باید بنویسیم ...
۱۲-	أَنَا لَمْ أَكْتُبْ وَاجِبَاتِي أَمْسٍ.	من دیروز تکلیف هایم را ننووشتم
۱۳-	مَا كَتَبْنَا شَيْئًا عَلَى الْجِدَارِ.	روی دیوار چیزی ننوشتیم
۱۴-	كُتِبَ حَدِيثٌ عَلَى اللُّوحِ.	حدیثی روی تخته نوشته شده است .
۱۵-	كَانُوا يَكْتُبُونَ الْأَجْوِبَةَ.	جواب ها را می نوشتند
۱۶-	كَانُوا قَدْ كَتَبُوا دَرَسَهُمْ.	درسشان را نوشته بودند
۱۷-	يُكْتُبُ نَصَّ قَصِيرٍ.	متنی کوتاه نوشته می شود

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ، وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمِ الْمُبَالِغَةِ، وَ اسْمِ الْمَكَانِ، وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ؛ ثُمَّ عَيْنِ تَرْجَمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. **برگرد**

۱- ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾ ^{الأنعام: ۱}
 پاک است آن [خدایی] که بنده اش را **شبانه** از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی **حرکت داد**.
 - اسْرَى: حرکت داد- لَيْلًا: شبانه / - الْمَسْجِدِ: اسْمُ الْمَكَانِ؛ الْأَقْصَى: اسْمُ التَّفْضِيلِ

۲- ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ﴾ ^{الأنعام: ۱۲۵}
 و با آنان به [شیوه ای] که نکوتر است **بحث کن**. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش **گم شده**، داناتر است.
 - جَادِلْ: بحث کن - ضَلَّ: گم شد / - أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ ^{آل عمران: ۱۶۷}
 با دهانهایشان (زبان هایشان) چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه **پنهان می کنند**، داناتر است.
 - أَفْوَاهٍ مفردش «فَم»: دهانهایشان- يَكْتُمُونَ: پنهان می کنند / - أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ

مضارع منفی، للمتكلم وحده
 ۴- ﴿وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...﴾ ^{یوسف: ۵۲}
 و **نفسم را بی گناه نمی شمارم**؛ زیرا نفس، بسیار **دستور دهنده** به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.
 - أْبْرَأُ: بی گناه می شمارم - أَمَّارَةٌ: بسیار دستور دهنده / - أَمَّارَةٌ: اسْمُ الْمُبَالِغَةِ

۵- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾﴾ ^{المؤمنون: ۲}
 به راستی که مؤمنان **رستگار شده اند**؛ همانان که در نمازشان **فروتن اند**.

قَدْ أَفْلَحَ: رستگار شده اند - خَاشِعُونَ: فروتنان / - الْمُؤْمِنُونَ، خَاشِعُونَ: اسْمُ الْفَاعِلِ
 قد برای تاکید است / قد+ماضی = معادل ماضی نقلی

۶

۶- ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ ^{المائدة: ۱۰۹}
 گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو **بسیار دانای** نهان ها هستی.
 - عَلَّامٌ: بسیار دانا / - عَلَّامٌ: اسْمُ الْمُبَالِغَةِ

همه مرسلین را به روز شمار	به یکجا کند جمع پروردگار
از آنها بپرسد شما را چسان	اجابت نمودند این مردمان
بگویند ایمان بیاورده اند؟	و یا اینکه بر کفر رو کرده اند؟
به پاسخ بگویند پیغمبران	که هرگز نباشیم آگه از آن
که تنها توئی آگه از علم غیب	در این امر هم نیست شکی و ریب

۷

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نماید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

۷- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ البقرة: ۱۹۵

و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

- أَحْسِنُوا (فعل امر من باب إفعال): نیکی کنید / - الْمُحْسِنِينَ: **إِسْمُ الْفَاعِلِ**

۸

امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید
ولی کافران کاینچنین جاهلند
از آیات ایزد بتابند روی
چو یک سقف محفوظ گردش پدید
از آیات یزدان خود غافلند
نیازند ایمان بر این گفتگوی

۸- ﴿وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا...﴾ الأنبیاء: ۳۲

و آسمان را سقفی نگه داشته شده قرار دادیم.

- جَعَلْنَا: قرار دادیم / - مَحْفُوظًا: **إِسْمُ الْمَفْعُولِ**

● التمرین السایع: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- سِئِلَ الْمُدِيرُ: أَيْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ لَا فَإِنَّ)

از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»
لَأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند. / لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۲- حَضَرَ الشُّيْخُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلَ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ لِكِنَّ لَعَلَّ)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.
أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لِكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود / لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۳- هَذَا التَّمْرِينُ سَهْلٌ وَ ... أَكْثَرُ الرُّمَلَاءِ خَائِفُونَ. (لَيْتَ إِنَّ لِكِنَّ)

این تمرین آسان است ولی بیشتر همکلاسی‌ها می‌ترسند.
لَيْتَ: برای تمنی و آرزو / إِنَّ: برای تاکید کل جمله بعد خود / لِكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود

۴- قَالَ الْمُدِيرُ ... طَالِبَ رَاسِبٌ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ. (لَا لَنْ لَمْ)

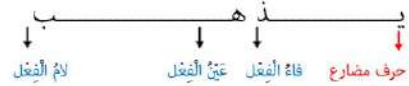
مدیر گفت: هیچ دانش‌آموزی در امتحانات مردود نیست. (نمی‌شود)
**اسم فاعل و اسم مفعول و مصادر شبه فعل هستند و در صورت نیاز می‌توان به صورت فعل معنا کرد.
لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست. / لَنْ: بر سر فعل مضارع وارد می‌شود و معنای فعل را به آینده منفی تبدیل می‌کند. / لَمْ: بر سر مضارع می‌آید و معنای فعل را به ماضی منفی تبدیل می‌کند.

۵- تَمَنَّى الْمَزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ لِأَنَّ لَيْتَ)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران، بسیار ببارد!»
كَأَنَّ: برای تشبیه / لِأَنَّ: برای آوردن دلیل / لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی: *

حرف اول اصلی فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلی عین الفعل و حرف سوم اصلی لام الفعل نام دارد؛ مثال: يَذْهَبُ = يَفْعَلُ



هرگاه مقابل فعل، علامت ـ بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:

ذَهَبَ ـ : یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است.

نَامَ ـ : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـ بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:

كَتَبَ ـ : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.

قَالَ ـ : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ـ بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال:

جَلَسَ ـ : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.

سَارَ ـ : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

* خوب است با این پنج نکته املائی نیز آشنا شوید. ۲

۱. دَوَاءٌ + كَ = دَوَاؤُكَ خَطَأً + كَ = خَطْوُكَ جَاءَ + وا = جاؤُوا

۲. در مضارع فعل «رَأَى» حرف همزه می افتد، مثال:

يَرَى، تَرَى و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می شود، تغییر می کند.

تَرَى + هُمْ = تَرَاهُمْ يَرَى + كَ = يَرَاكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:

در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:

در عربی مَهْدِيٌّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می آید.

۵. کلماتی مانند اِلَى، يَنْهَى و اَعْلَى به صورت اِلَى، يَنْهَى و اَعْلَى نیز نوشته می شوند.

۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و کسره نهاده می شود؛ مثال:

نُور: روشنایی، حَارٌّ: گرم و رِيح: باد



۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.